

صائب تبریزی و هنجارهای اخلاقی: بازنمایی اخلاق در عصر صفویه

بهزاد خورانی^۱

دکتر غلام حسین شریفی^۲

چکیده

مقاله‌ی حاضر به بررسی جایگاه هنجارهای مهم اخلاقی در شعر صائب تبریزی می‌پردازد. در ادبیات نظری تحقیق، ضمن بررسی وضعیت سیاسی و اجتماعی عصر صفویه و دوره‌ی زندگی صائب، بعضی از مکاتب اخلاقی کلاسیک که اندیشه‌های این شاعر بزرگ را تحت تأثیر قرار داده، معرفی شده است. نتایج تحقیق بیانگر این است که صائب، ضمن بیان اندیشه‌های اخلاقی مختلف، نه تنها مشرب عرفانی خود را به مخاطب یادآوری می‌کند، بلکه نشان می‌دهد اندیشه‌های اخلاقی او در بعضی موارد متأثر از دو مکتب اخلاقی رواقی و کلبی بوده است.

واژه‌های کلیدی

اخلاق، علم اخلاق، صائب، هنجار، رواقی، کلبی.

۱- کارشناس ارشد رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان.

۲- استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان.

هریک از شاعران با کاربرد شیوه‌ها و شگردهای خاصی، شخصیت خود را به جامعه و مخاطبان خود می‌شناسانند. یکی از مهم‌ترین این شگردها، تکیه بر معیارها و هنجارهای از پیش تعیین شده‌ای است که زاییده‌ی تجربه‌ی خود و پیشینیان وی بوده و مورد قبول همگان است. استناد به اخلاقیات و استدلال‌های اخلاقی یکی از شگردهایی است که سراینده با تکیه بر آن می‌تواند صحت و سقم نیت یا خواسته‌ی خود را برای مخاطب تبیین کند. همان‌طور که هانری دوفوشه کور در کتاب *اخلاقیات* یادآور شده است، هدف گفتمان اخلاقی، سخن گفتن از هنجارها، ارزش‌ها و اصولی است که در جامعه پذیرفته شده و یا باید پذیرفته شود.^۱

در ادبیات فارسی و به‌ویژه در سبک عراقی، بسیاری از شاعران ما به این حوزه گرایش داشته و به عنوان شاعر اخلاق‌گرا مطرح بوده‌اند. در این باره در حوزه‌ی نظم و نثر، کتاب‌های فراوانی نوشته شده است. در حوزه‌ی نظم می‌توان سعدی را سرآمد همه‌ی آنها شمرد.

شاعران سبک هندی نیز کوشیده‌اند در حوزه‌ی اخلاق به نوعی به ارایه‌ی نظریات خود پردازند. صائب تبریزی، به عنوان سرشناس‌ترین شاعر این سبک، به مسایل اخلاقی توجّه فراوانی نشان داده است؛ به طوری که در اشعار خود بسیاری از مسایل اخلاقی را - که به‌خصوص در آن دوره مطرح بوده - با زیبایی و ظرافتی خاص که ویژه‌ی اوست، مطرح می‌کند. وی، با تأثیرپذیری از قرآن، به توصیف و ترویج فضایل و مذمت رذایل اخلاقی پرداخته است.

بحث جلوه‌های اخلاقی در دیوان صائب - به عنوان سرشناس‌ترین

۱- دوفوشه کور، ۱۳۷۷، ص ۲۶۷.

شاعر عهد صفویه - دارای جایگاهی مهم و بسیار ارزشمند است. درک شعر صائب که به تبع از سبک هندی سرشار از مضامین دقیق و باریک است، برای بسیاری از مخاطبان شعر این شاعر بزرگ، آسان نیست. آنجا که وی مفاهیم اخلاقی بسیاری را در شعر خود آورده است، تشریح و تبیین این مباحث به درک بهتر شعر او کمک شایانی می‌کند. صائب بسیاری از بایدها و نبایدهای اخلاقی را در شعر خود منعکس کرده است که در حوزه‌ی فضایل و رذایل قابل تأمل است. ما در این جستار برآنیم تا ضمن بررسی بازتاب فضایل اخلاقی در شعر صائب و دسته‌بندی آنها بر اساس آموزه‌های قرآن و کتاب‌های مهم اخلاقی مانند: *اخلاق ناصری*، *معراج السعاده* و ... و تحلیل آنها، موضوعات و فضایل عمده و پربسامد مورد توجه او را از دیوان وی استخراج و تحلیل و طبقه‌بندی کنیم.

نگاهی به اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی عهد صفویه

برای فهم بهتر اندیشه‌های اخلاقی صائب - که در بعضی موارد از وضعیت اجتماعی و سیاسی آن دوره متأثر است - نخست باید شمه‌ای از اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر صفویه را، به عنوان دوره‌ای که صائب در آن زندگی می‌کرده است، بیان کنیم. عصری که ما به بررسی آن می‌پردازیم از دوران‌های مهم تاریخ ادبیات فارسی است.

استاد صفا در کتاب *تاریخ ادبیات ایران* می‌نویسد:

«این دوره از حیث جریان‌ات اجتماعی، بر روی هم، عهد نامساعدی بود. با اعلام مذهب رسمی تشیع، ایرانیان را خواه ناخواه به جانب نوعی از وحدت که جنبه‌ی دینی داشت، سوق داد، اما در مقابل، مایه‌ی گسترش و رواج مفاسد و بنیاد گذاری پایه‌های انحطاط

فکری و علمی و ادبی و اجتماعی و شیوع خرافات و سبک مغزی‌های
 تحمل‌ناپذیر در ایران گردید.^۱

تا روی کار آمدن حکومت صفویه، کشور دچار انحطاط سیاسی
 بسیار عمیقی بود. در هر گوشه‌ای عده‌ای سر بر می‌آوردند و آشوبی به
 پا می‌کردند و کشور عملاً به قسمت‌های مختلفی تقسیم شده بود. اما با
 تلاش‌های شاه اسماعیل صفوی، کشور از این انحطاط سیاسی نجات
 یافت و بدین‌سان فصلی نو در تاریخ ایران گشوده شد و کشوری که
 سده‌های دراز در گسیختگی به سر می‌برد و در قلمرو حکومت‌های
 وسیع ترکمانان سلجوقی و مغول و تیموری و ترکمانان آق‌قویونلو و
 قراقویونلو قرار داشت، سرزمینی واحد و مستقل گشت. خاندان صفوی
 در چنین وضعیتی که تشتت و تجزیه به منتهای کمال رسیده بود، برای
 چیره شدن بر همه‌ی ایران زمین به تکاپو افتادند و توانستند وحدتی
 سیاسی در ایران حاکم کنند. نخستین عامل اساسی و مؤثر در ایجاد این
 وحدت سیاسی، گرایش ملت ایران به مذهب تشیع بود. عامل دیگر
 ایجاد وحدت و تمرکز، دفاع ایرانیان از هستی و سنت و اعتقاد خود در
 برابر هجوم چند صد ساله‌ی ترکان آسیای مرکزی به ایران است.^۲

حکومت دویست و پنجاه ساله‌ی صفوی، با تمام جنبه‌های نیک و بد
 آن، به برکت امنیت و ثباتی که در سراسر کشور به وجود آورد، به رشد
 تدریجی اقتصاد کمک کرد، اما این امنیت دیری نپایید و اعمال
 ددمنشانه، نامعقول و ناروا از طرف سلاطین و امرا و گاهی از طرف مردم
 باعث شد که اوضاع اجتماعی این دوره دچار انحطاط و زوال شود و از
 دوران شکوفایی اولیه فاصله بگیرد. در این دوره، بعضی از سنت‌های

۱- صفا، ۱۳۷۲، ص ۶۱.

۲- ر.ک: صفا، ۱۳۷۲، ص ۶۵.

زیانبخش اجتماعی و پیشین دوباره احیا و در جامعه رواج پیدا کرد. از جمله‌ی این موارد می‌توان به ترویج رسم سجده و زمین بوسی در برابر پادشاهان اشاره کرد. در این دوره، بر خلاف مقررات مذهبی و اخلاقی، بعضی از روی تعصب و برخی به قصد تملق و چاپلوسی، در برابر پادشاهان و امرا سرِ عبودیت به خاک می‌سودند. از دیگر بدبختی‌های این دوران، جهل و بی‌خبری مردم و رواج بازار خرافات بود. به عنوان مثال، برای شاه تهماسب، قدرت و کرامت فراوان قایل بودند و حتی پاره‌ای از مردم نذر می‌کردند که اگر به مراد خود برسند، ارمغانی پیش او فرستند و ... در مجموع، اوضاع سیاسی در عصر صفویه از اختناق شدیدی برخوردار بود و شاهان صفوی و از جمله شاه اسماعیل، برای تحمیل آرا و عقاید خود به سرکوب مخالفان خود دست می‌زدند.^۱

اخلاق و علم اخلاق

قبل از ورود به مبحث فضایل اخلاقی، لازم است تعریفی از اخلاق ارائه کنیم و سپس با آرایه‌ی تعریفی از فضایل اخلاقی مرز آنها را از رذیلت‌های اخلاقی بهتر بشناسیم.

اخلاق، جمع «خُلُق» است و خُلُق به معانی: خوی، عادت، سَجِیْه، سیرت و ... استعمال می‌شود: «الخُلُق و الخُلُق (بضم اللام و سکونها) هو الدِّین و الطبع و السجیة و ... و لهما اوصاف حسنة و قبیحة ...»^۲

«اخلاق، جمع خُلُق، و در لغت به معنی خوی‌ها است.»^۳ و در اصطلاح علمای علم اخلاق، «مجموعه‌ی صفات و ملکات روحی و

۱- ر.ک: راوندی، ۱۳۷۴، ص ۹۸.

۲- ابن منظور، ۱۳۷۵، ص ۸۶.

۳- دهخدا: ذیل واژه‌ی اخلاق.

نفسانی است که منشأ صدور افعال مناسب به آسانی و بدون به کارگیری فکر و اندیشه می‌شود.^۱

مکارم اخلاق یا فضایل اخلاقی، صفاتی است که به انسان شخصیت عالی انسانی می‌بخشد و او را به مراتب رفیع کمال می‌رساند. برای مثال، می‌توان به انصاف، میل به عدالت، تقوا، پاکی، دفاع از مظلوم و ... اشاره کرد. معیارهای اخلاقی که اسلام در تشخیص و تمایز صالح از طالح یا نیکوکار از بدکار، ارایه می‌کند به عنوان مکارم اخلاقی یا جنود عقل و رذایل اخلاقی یا جنود جهل معروف است. به روایت کتب معتبری چون *الکافی* و *تحف العقول*، جنود عقل، در وصیتی که امام موسی علیه السلام به هشام می‌فرمایند، شامل صفات ذیل می‌باشد: ایمان، نیک سرشتی، حق پذیری، امیدواری، خوش بینی و رضا، سپاس‌گزاری، بخشندگی، خشوع، اخلاص عمل، آرامی، وفاداری، نرمی، راستی، درستی، فروتنی، پاکیزگی، مهرورزی، بی‌طمعی، کم‌گویی، امانت‌داری، دادگری و ...^۲

مکاتب اخلاقی

در حوزه‌ی اخلاق کلاسیک، بیشتر اندیشمندان این علم به دو پرسش مهم و بنیادی توجه کرده‌اند:

۱- زندگی ایده‌آل و سعادت‌مند کدام است؟

۲- راه رسیدن به این زندگی سعادت‌مند چیست؟^۳

در پاسخ به این پرسش و رسیدن به هدف نهایی زندگی انسان، که سعادت‌مندی واقعی است، مکاتب اخلاقی مهمی ظهور کردند که

۱- طوسی، ۱۳۶۰، ص ۶۰.

۲- ر.ک: رزمجو، ۱۳۶۶، ص ۴۰.

۳- ر.ک: مجتبی، ۱۴۰۸، ق، ص ۶۴.

هر کدام به نوبه‌ی خود خواستند انسان را به این هدف و پاسخ این پرسش‌ها برسانند.

مکاتب اخلاقی کلاسیک، هر کدام، تحت شرایطی خاص ظهور کردند که این اوضاع همان شرایط و بحران‌های اجتماعی است. از مهم‌ترین این مکاتب می‌توان به مکتب اخلاقی کلیان^۱ و رواقیان^۲ اشاره کرد که هر کدام از آنها دارای عقایدی خاص بوده‌اند.

پیروان مکتب اخلاقی کلبی بر این باورند که وقتی در گوشه‌ای از جامعه سنگ فتنه می‌بارد، سعادت انسان در گرو گریز از جامعه و پناه بردن به تنهایی است. در کتاب سیر حکمت در اروپا در این باره چنین آمده است: «این گروه، غایت وجود را فضیلت، و فضیلت را در ترک همه‌ی تمتعات جسمانی و روحانی می‌دانستند.»^۳

مکتب اخلاقی رواقیان به لحاظ اعتقادی کاملاً برخلاف عقاید پیروان مکتب کلبی است. آنها معتقدند که آنچه که در عالم می‌گذرد، اعم از تلخ و شیرین و خواسته و ناخواسته، همگی، از پیش محتموم و مقدر بوده و همه‌ی آنها جزء قضای الهی محسوب می‌شود، و بنابراین، نمی‌توان با آن مقابله و ستیز کرد. برای این اساس، شالوده و اساس مبانی اعتقادی این گروه، «تسلیم و رضا» است.^۴

در مورد اخلاق این گروه چنین گفته‌اند:

«رواقیان، جریان امور عالم را ضروری می‌دانند و جبری مذهب‌اند.

در امور اخلاقی بیان ایشان از این قرار است:

انسان که عالم صغیر است و جسماً و روحاً پاره‌ای از عالم کبیر

۱ - cynicism.

۲ - Stoicism.

۳ - فروغی، ۱۳۸۳، ص ۶۴.

۴ - ر.ک. مجتبی، ۱۰۴۸، ص ۲۶.

می‌باشد، ناچار باید از قوانین طبیعت پیروی نماید؛ و چون در عالم کبیر، طبیعت محکوم عقل کل است که داخل وجود اوست، انسان هم باید عقل را حاکم بر اعمال خود بداند. پس عمل نیک و فضیلت آن است که با عقل سازگار باشد، و بنابراین، انسان باید نفسانیات را که از حکم عقل منحرف می‌شود از خود دور کند.^۱

اندیشه‌های بسیاری از شاعران ما بر اساس یکی از این دو مکتب شکل گرفته است. به عنوان مثال، می‌توان گفت که بسیاری از اندیشه‌های مولانا متأثر از مکتب اخلاقی رواقی بوده است و یا حافظ را می‌توان مثال زد که این دو اندیشه را با هم ترکیب کرده است؛ یعنی او از یک طرف مذهب و روش رواقی را در شعر خود منعکس کرده و از طرف دیگر پایبند به اصول مکتب کلبی است. به عنوان مثال، در جایی می‌گوید: سعادت‌مندی انسان در گریز از حاکمان و صاحبان قدرت و گوشه‌گیری است:

ببر ز خلق و ز عنقا قیاس کار بگیر
که صیت گوشه‌نشینان ز قاب تا قاف است
و در جایی دیگر می‌گوید که سعد و نحس بودن ما به دست خودمان نیست، بلکه مقدر است:

از چشم خود بپرس که ما را که می‌گُشد؟
جانا گناهِ طالع و جرمِ ستاره نیست^۲
صائب نیز با تأثیر از اندیشه‌های مکتب اخلاقی رواقیان، عقاید آنها را در اشعار خود منعکس کرده است:

پای در دامان تسلیم و رضا باید کشید
اطلس افلاک را در زیر پا باید کشید^۳
در واقع، صائب اعتقاد دارد که سرنوشت ما محتوم و مقدر است و نباید آن را از گردش افلاک دانست. همچنین وی با انعکاس اندیشه‌های

۱- فروغی، ۱۳۸۳، ص ۶۸.

۲- حافظ، ۱۳۸۲، ص ۱۲۸.

۳- ۲۷۵۸/ ۱.

کلیبان درمان بسیاری از مشکلات و گرفتاری‌های انسان را در گریز از جامعه و پناه بردن به تنهایی و گوشه‌نشینی می‌داند:

هر که رخت اینجا به وحدتخانه‌ی عزلت کشید می‌تواند خواب راحت در کنار گور کرد^۱
گوشه‌گیران کامیاب از عالم بالا شوند فکرها در گوشه‌گیری آسمان پیمان شود^۲
صائب نیز به عنوان یکی از بزرگ‌ترین شاعران عهد صفوی، با تأثیرپذیری از این دو مکتب اندیشه‌های اخلاقی خود را بیان کرده است که ما شاهد‌های مورد نظر را ذیل عنوان «گوشه‌گیری» - که محصول اندیشه‌ی مکتب کلیبان است - و نیز «تسلیم» - که از عقاید رواقیان ناشی می‌شود - می‌آوریم.

هنجارهای اخلاقی

پس از پایان این مقدمات و بحث‌هایی که مطرح شد، به مهم‌ترین نمونه‌های هنجارهای اخلاقی (فضایل اخلاقی) که صائب با ظرافتی خاص آنها را در شعر شورانگیز خود انعکاس داده است می‌پردازیم. در این قسمت، سعی بر آن داریم تا آن دسته از فضایل را که احتیاج به تفسیر بیشتر دارند از طریق کتب برجسته‌ی اخلاقی تعریف و تبیین نماییم. در بقیه‌ی موارد، به دلیل تنگی مجال، تنها به ذکر مورد یا مواردی بسنده کرده‌ایم.^۳

۱- آزادی

از آزادی به عنوان یک فضیلت و نشانه‌ی شکوفایی شخصیت

۱- ۴۳۶۰/۵

۲- ۲۶۰۴/۱

۳- مخاطبان گرامی برای آگاهی تفصیلی می‌توانند به دیوان این شاعر بلند پایه‌ی ایران زمین و نیز پایان‌نامه‌ی نگارنده تحت عنوان «بررسی جلوه‌های اخلاقی در دیوان صائب تبریزی» که در دانشگاه اصفهان نگارش یافته است، مراجعه نمایند.

اخلاقی و تکامل روحی انسان نام برده شده است. حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «لا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا؛ «بنده‌ی غیر خودت مباش، چون خدا تو را آزاد آفریده است.»^۱

آزادگی و استغنای طبع، عکس طمع و آزمندی است. هر کس که به این صفت آراسته باشد، خود به خود، دارای ویژگی‌های دیگری می‌شود که از جمله‌ی آنها می‌توان به ورع، رضا، بلندی همت و ... اشاره کرد.

از لحاظ اخلاق اسلامی نیز کسانی آزاده هستند که به غیر خدا متکی نیستند و دست حاجت به سوی غیر دراز نمی‌کنند و به دنبال چاپلوسی و در یوزگی نیستند و پیوسته این آیه‌ی قرآن کریم را به عنوان یک اصل در برابر چشمان خود دارند: «اليسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ؟» «آیا خداوند برای رفع نیاز بنده‌اش کافی نیست؟»^۲ حافظ در این باره می‌فرماید:

سر به آزادگی از خلق برآرم چون سرو گر دهد دست که دامن ز جهان درچینم^۳
آزادگی، در شعر گویندگان عارف ما نیز بازتاب گسترده‌ای داشته است. از جمله می‌توان به آثار سنایی، مولوی، و نیز شاعرانی همچون سعدی، ناصر خسرو و ... اشاره کرد. سعدی می‌گوید:

گنج آزادگی و کنج قناعت ملکی است که به شمشیر میسر نشود سلطان را^۴
صائب تبریزی نیز مثل دیگر شاعران اخلاق‌گرای ادبیات فارسی به این موضوع توجه بسیار نشان داده است و آزادگی و آزاد بودن را بسیار ستوده و آن را در مقابل صفت رذیله‌ی تعلّق و در قید و بند مادیات و

۱- نهج البلاغه، ص ۴۰۱.

۲- زمر / ۳۶.

۳- حافظ، ۱۳۷۷، ص ۲۴۴.

۴- سعدی، ۱۳۸۳، ص ۴۳۵.

دنیا بودن، قرار داده است. در اینجا به ذکر نمونه‌هایی از این موضوع که صائب در دیوان خود آورده است، می‌پردازیم.

او می‌گوید افرادی که آزاده هستند عمر بیشتری می‌کنند. او در جاهایی که از آزادی بحث می‌کند، فرد آزاده را همچون سرو آزادی می‌داند که از قید و بند بار و ثمر، آزاد است. در واقع، صائب سرو را نماد آزادی می‌داند و آزادگان را به سرو تشبیه می‌کند.^۱

قسمت آزادگان از عمر باشد بیشتر سرو بی‌برصد درخت پر ثمر دارد به یاد هر کف پوچی ز دریای پر آشوب جهان چون حباب و موج صد تاج و کمر دارد به یاد

۲- احسان

احسان از بزرگ‌ترین مصادیق خیر خواهی است و هرگاه بدون نیت و چشم داشتی باشد، ثواب به جا آوردن آن بی‌شمار است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾؛ «آیا پاداش نیکویی و احسان، جز نیکویی و احسان است؟»^۲ در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...﴾؛ «همانا خداوند به عدل و احسان فرمان می‌دهد...»^۳

شاعران پیش از صائب هم به این مقوله‌ی اخلاقی توجه خاصی نشان داده‌اند که از میان آنها می‌توان به فردوسی، نظامی و سعدی اشاره کرد. نظامی از بزرگ‌ترین شعرای پر نام و آوازه‌ی ما، به این موضوع توجه زیادی داشته است: عمر به خشنودی دل‌ها گذار تا ز تو خشنود شود کردگار سایه‌ی خورشید سواران طلب رنج خود و راحت یاران طلب^۴ سعدی نیز در این مورد بسیار زیبا هنر نمایی کرده است:

۱- ۳ و ۴ / ۲۳۲۱.

۲- الرحمن / ۶۰.

۳- نحل / ۹۰.

۴- نظامی، ۱۳۷۶، ص ۸۲.

هر که فریادرسی روز مصیبت خواهد گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش
بندهی حلقه به گوش ار ننوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش^۱
صائب نیز به این فضیلت اخلاقی بسیار اهمیت داده است، و بازتاب
آن را در کل دیوان او می توان مشاهده کرد:

ز اخلاق بزرگان هیچ خلّقی به از احسان بی منت نباشد^۲
باد دستی کهربای خرمن جمعیت است حاصل دهقان شود از تخم پاشیدن زیاد^۳
به احسان ای توانگر، دستگیری کن فقیران را که دریا بهر ریزش، ابر را سیراب می سازد^۴
۳- استغنا

استغنا نیز از فضایل اخلاقی به شمار می آید که به آن اهمیت زیادی
داده شده است. «صفت ضدّ طمع، استغنا است و بی نیازی از مردم، و این
از جملهی فضاییلی است که باعث قرب به پروردگار جهان می شود؛ زیرا
هر که قطع طمع از غیر خدا نمود، خدا او را دوست دارد؛ و همچنان که
پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمود، غنای حقیقی عبارت است از بی نیازی
نفس.»^۵

حافظ در این زمینه می گوید:

بیار باده که در بارگاه استغنا چه پاسبان و چه سلطان چه هوشیار و چه مست
از این رباط دو در چون ضرورتست رحیل رواق و طاق معیشت چه سربلند و چه پست^۶
پست^۶

در این مورد خاقانی می گوید:

تاج خرسندیم استغنا داد با چنین مملکه ی طغیان چه کنم؟^۷

۱- سعدی، ۱۳۸۳، ص ۴۷.

۲- ۴۵۲۸/۱۶-۲.

۳- ۲۳۲۴/۳-۳.

۴- ۳۰۰۴/۳-۴.

۵- نراقی، ۱۳۳۲، ص ۲۶۱.

۶- حافظ، ۱۳۸۲، ص ۶۷.

۷- خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۲۵۲.

صائب می گوید:

از بهاران خلعت سرسبزی جاوید یافت

هر که دامن بر ثمر چون سرو از استغنا فشاند^۱

به نور بی نیازی چهره چون خورشید روشن کن

که دایم از طمع داغ کلف^۲ بر چهره مه دارد^۳

۵- بصیرت

داشتن بصیرت و عاقبت اندیشی نیز یکی از فضایل اخلاقی به شمار می رود که برای هر انسانی ضروری است. بصیرت و دوربینی باعث می شود که انسان سرمایه ی کارها را بنگرد و به ظواهر آنها توجه نکند تا در نتیجه دچار مشکلات نشود. در ادبیات کهن ما هم بر این موضوع تأکید فراوان شده است؛ به طوری که ما در شعر شاعران بزرگ هم به آن بر خورد می کنیم. به عنوان مثال، مولوی در مثنوی معنوی می فرماید:

هر که اوّل بین بود اعمی بود هر که آخر بین چه با معنا بود
هر که اول بنگرد پایان کار اندر آخر او نگردهد شرمسار ...
حکم چون بر عاقبت اندیشی است پادشاهی، بنده ی درویشی است^۴
است^۴

صائب در این باره می گوید:

خویش را زین تن خاکی به بصیرت شناس که ز هم آینه و عکس جدا می باشند^۵
باشند^۵
می تواند بر کمر زد دست در دیوان حشر هر که امروز از بصیرت کار فردا می کند^۶

۱- ۲۴۶۰/۳

۲- کلف: لکه ای که در آفتاب و ماه دیده می شود.

۳- ۲۹۴۱/۹

۴- مولوی، مثنوی.

۵- ۳۵۲۵/۶

کند^۱

۶- پاس داشتن دل

صائب، پاس داشتن دل را از گناه و دیگر رذایل اخلاقی، باعث رستگاری ابدی می‌داند و مخاطبان خود را به این فضیلت اخلاقی تحریض می‌کند. از پاس دل صنوبر سرسبزی ابد یافت گر پاس دل بداری ای بی‌وفا چه باشد؟^۲

۷- پاس داشتن وقت

توجه، استفاده از وقت و جلوگیری از هدر رفتن آن، یکی دیگر از مواردی است که صائب انسان را از غافل شدن آن بر حذر می‌دارد:

مشو غافل ز پاس وقت اگر آسودگی خواهی

که خواب روز جای خواب شب را نمی‌گیرد^۳

پاس وقت از تیغ خونریز است حصن عافیت

غوطه در خون می‌زند مرغی که بی‌هنگام باشد^۴

۸- پاکی

«پاکی و پاکدامنی، خودداری نفس است از زشتی، و بیزارى اش از هر کار یا ترک کاری که زشت شمرده می‌شود. این عفت و پاکدامنی در اصطلاح شرعی، عبارت است از پدید آمدن حالتی برای نفس که انسان به کمک آن از غلبه‌ی شهوت خودداری کند.»^۵

ناصر خسرو نیز در دیوان اشعار خود از این موضوع چشم‌نپوشیده است و در ضمن ابیاتی می‌گوید:

همه رنج جهان از شهوت آید که آدم ز آن برون از جنت آید

۱- ۲۵۴۵/۹

۲- ۴۴۷۵/۱۰

۳- ۲۹۸۹/۴

۴- ۲۴۲۷/۹

۵- امیری پور، ۱۳۸۳، ص ۱۴۰.

ز نامحرم نظر هم دور می‌دار که از دیگر نظر، گردی گرفتار^۱
خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿... وَ أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ
وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛ «... و اگر پاکدامنی پیشه کنند برای آنها بهتر است و
خدا شنوا و داناست.»^۲

صائب می‌گوید:

پاکدامانی کلید قفل‌های بسته است ماه کنعان را در و دیوار حایل کی شود؟^۳
کرد از تهمت اگر مصر غبار آلودم دامن پاک کلید در زندانم شد^۴

۹- تأمل کردن

«اندیشه و تفکر، سیر باطنی از مبدأ به مقصود است و انسان بدون این سیر
نمی‌تواند از نقص به کمال برسد. تفکر و اندیشیدن، در حقیقت، از مقدماتی
است که انسان را به عرفان نظری که برترین معارف یعنی صفات و افعال
خداست و نیز به یک حالت نفسانی، یعنی بریدن از همه و پیوستن به او،
می‌رساند.»^۵ خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿... كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ
لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾؛ «... خداوند آیات خود را برای شما روشن بیان می‌کند، باشد
که شما اندیشه کنید.»^۶

سعدی این فضیلت اخلاقی را با استادی تمام انعکاس داده است:

به اوّل همه کاری تأمل اولی‌تر بکن و گرنه پشیمان شوی به آخر کار^۷
آخر کار^۷

من این ندانم دانم تأمل اولی‌تر که تره نیست که چون برکنی بروید باز^۸

۱- ناصر خسرو، ۱۳۸۶، ص ۱۱۵.

۲- نور/۶۰.

۳- ۲۶۸۳/۵.

۴- ۳۴۳۱/۸.

۵- امیری پور، ۱۳۸۳، ص ۱۱۴.

۶- بقره/۲۶۶.

۷- سعدی، ۱۳۸۶، ص ۷۲۱.

باز^۱

صائب می گوید: اگر کسی سر به جیب تفکر فرو برد و به تفکر پردازد، بی شک می تواند با موفقیت کشتی وجود خود را از این دنیای بیکرانه گذر دهد. در بیتی دیگر می گوید: همان طور که صافی باعث صاف شدن باده می شود و دُرد و ناخالصی آن را می گیرد، تأمل کردن نیز ناخالصی گفتار را از بین می برد.

هر که فرو برد سر به جیب تأمل کشتی ازین بحر بیکرانه برآرد^۲
از تأمل می شود گفتار صائب بی گره باده‌ی ناصاف را صافی چکیدن می کند^۳
کند^۳

۱۰- ترک تعلق

«تعلق، وابسته بودن به امور مادی و دنیوی است که سالک را از سیر و سلوک الی الله باز می دارد.»^۴ فضیلت ترک تعلقات دنیوی، از پر بسامدترین موضوعات اخلاقی است که در شعر بسیاری از شاعران ادب فارسی نمود پیدا کرده است. به عنوان مثال، سعدی می گوید:

تعلق حجاب است و بی حاصلی چو پیوندها بگسلی واصلی^۵
حافظ نیز در این مورد می فرماید:

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است^۶
است^۶

۱- همان، ص ۸۲۹

۲- ۴۴۹۸/۴

۳- ۲۵۶۵/۱۱

۴- سجادی، ذیل واژه‌ی «تعلق».

۵- سعدی، ۱۳۸۶، ص ۲۹۴.

۶- حافظ، ۱۳۷۷، ص ۴۱.

صائب نیز با توانمندی بسیار بی نظیر و به طرز زیبا این موضوع را در اشعار خود گنجانده است. در نظر او، کسی که خود را از گرد علایق و تعلقات پاک کند، می تواند همچون صرصر پا بر سر آتش بگذارد. در جایی دیگر می گوید که چنین کسی که پشت پا به تعلقات دنیوی زده باشد، به سر منزل مقصود و به رستگاری ابدی می رسد. صائب در بسیاری جاها، مقام حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام را به عنوان نماد بلندی و رفیع بودن می داند و می گوید که سالکینی که دست از دنیا شسته اند و گرد تعلقات را از وجود خود پاک کرده اند، به این چنین جایگاهی که حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام در آن قرار دارد، می رسند و شایسته ی جایگاهی بلند و متعالی خواهند شد.

هر که صائب از خس و خار علایق پاک شد

می تواند پا چو صرصر بر سر آتش نهد^۱

بی علایق چون شود سالک به منزل می رسد

چون شود بی برگ نخل اینجا به حاصل می رسد^۲

پاک اگر شویند دست از چرک دنیا خاکیان

دست در یک کاسه با خورشید چون عیسی کنند^۳

۱۱- تسلیم و رضا

«تسلیم آن بود که به فعلی که تعلق به باری سبحانه و تعالی داشته باشد و یا به کسانی که به ایشان اعتراض جایز نبود، رضا دهد و به خوش منشی و تازه رویی آن را تلقی نماید اگر چه موافق طبع او نبود.»^۴ شاعران زیادی قبل از صائب به این موضوع اخلاقی پرداخته اند. به عنوان مثال،

۱- ۲۳۱۹/۱

۲- ۲۴۱۲/۱

۳- ۲۶۶۱/۸

۴- طوسی، ۱۳۶۴، ص ۱۱۶.

انوری می گوید:

راه تسلیم رو که عالم حکم دام مرغان و مرغ بریان است
ملک تسلیم چون مسلم گشت بهتر از ملک سلیمان است^۱

خاقانی می گوید:

مراد دل پیر تعلیم است و من طفل زبانداش دم تسلیم سر عشر و سر زانو دبستانش^۲
صائب نیز معتقد است که با تسلیم و رضا، و نهادینه کردن این
موضوع اخلاقی در وجود خود، می توان بر تمامی افلاک تسلط پیدا
کرد و آنها را مسخر خود کرد. در بیت دیگری، تسلیم و رضا را مایه ی
بقای آدمی می داند و آن را به آب بقا تشبیه می کند.

پای در دامن تسلیم و رضا باید کشید اطلس افلاک را در زیر پا باید کشید^۳
عاشقانی که به تسلیم و رضا می باشند تا به گردن همه در آب بقا می باشند^۴

۱۲- تواضع

«صفت تواضع ضد کبر است، و آن عبارت است از شکست نفسی که
نگذارد آدمی خود را بالاتر از دیگری ببیند؛ و لازم آن، کردار و گفتار
چندیست که دلالت بر تعظیم دیگران و اکرام ایشان می کند، و این از شرایف
صفات و ملکات است و اخبار در فضیلت آن بی نهایت است.»^۵
خواجه نصیر در کتاب اخلاق ناصری آن را چنین تعریف می کند:
«تواضع در حکمت عملی، یعنی اخلاق آن بود که خود را مزیتی نشمرد
بر کسانی که در جاه از او نازل تر باشند.»^۶

۱- انوری، ۱۳۷۶، ص ۷۸۴.

۲- خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۲۰۹.

۳- ۲۷۵۸/۱.

۴- ۳۵۲۵/۱.

۵- نراقی، ۱۳۳۲، ص ۱۹۳.

۶- طوسی، ۱۳۶۴، ص ۱۱۳.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «التَّوَّاضِعُ يَرْفَعُ وَالتَّكْبَرُ يَضَعُ»؛ «تواضع آدم را بالا می برد و تکبر انسان را کوچک و پست می کند.»^۱

خداوند در قرآن کریم می فرماید: ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾؛ «و بندگان خاص خدای رحمان، آنان هستند که بر روی زمین به تواضع و فروتنی راه روند و هرگاه مردم جاهل به آنها خطاب و عتابی کنند با سلامت و زبان خوش پاسخ دهند.»^۲

مولوی می گوید:

از تواضع چون ز گردون شد به زیر گشت جزو آدمی حی دلیر ...
 آب از بالا به پستی در شود آن گه از پستی به بالا بر رود^۳
 سعدی می گوید:

بلندی از آن یافت کو پست شد در نیستی کوفت تا هست شد^۴
 صائب نیز در این مورد می گوید:

از تواضع می توان مغلوب کردن خصم را
 می شود باریک چون سیلاب از پل بگذرد^۵
 بگذرد
 پله‌ی نشو و نمای دانه در افتادگی است
 وقت مستی خوش که زیر پای خم غلتیده ماند^۶
 ماند

نیست ممکن هیچ کس ز افتادگی نقصان کند

۱- به نقل از: اردستانی، ۱۳۷۴، ص ۱۶.

۲- فرقان / ۶۳.

۳- مولوی، ۱۳۶۳، ص ۲۷.

۴- سعدی، ۱۳۸۳، ص ۲۹۹.

۵- ۲۳۴۱/۷.

۶- ۲۴۶۷/۷.

قطره چون از چشم ابر افتاد گوهر می‌شود^۱

۱۳- توکل

توکل از فضایل اخلاقی بسیار مهمی محسوب می‌شود که در تعالیم اسلامی و کتب اخلاقی زیاد به آن پرداخته شده است و انسان‌ها را به کسب چنین فضیلتی تحریض کرده‌اند. در کتاب‌های اخلاقی، معانی مختلفی از توکل ارایه شده است.

«ضدّ بی‌اعتمادی به خدا، توکل بر اوست، و آن عبارت است از اعتماد کردن و مطمئن بودن دل بنده در جمیع امور به خدا و حواله کردن همه‌ی کارهای خود به پروردگار و بیزار شدن از هر حول و قوه، و تکیه بر حول و قوه‌ی الهی نمودن، و حصول این صفت شریفه موقوف است بر اعتقاد جازم به این که هر کاری که در کارخانه‌ی هستی رخ می‌دهد، همه از جانب پروردگار است و هیچ کس را جز او، قدرت بر هیچ امری نیست مگر به واسطه‌ی او، و تمام علم و قدرت بر کفایت امور بندگان از برای اوست، و غایت رحمت و عطوفت و مهربانی بهر بندگان خود دارد، و اعتقاد به این که قدرتی بالاتر از قدرت او نیست.»^۲

خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب *اخلاق ناصری* می‌نویسد: «توکل آن بود که در کارها که حواله آن با قدرت و کفایت بشری نبود و رأی و رؤیت خلق در آن مجال تصرفی صورت نیندد و زیادت نقصان و تعجیل و تأخیر نطلبد و به خلاف آنچه باشد، میل نکند.»^۳

در قرآن کریم هم آیاتی در مورد توکل آمده است: ﴿... و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین﴾؛ «... و از خدا پرهیزکاری کنید و مؤمنین باید بر خدا توکل کنند.»^۴ خداوند در آیه‌ی دیگری می‌فرماید: ﴿انما المؤمنون

۱- ۲۷۰۰/۷

۲- نراقی، ۱۳۳۲، ص ۵۱۳.

۳- طوسی، ۱۳۶۴، ص ۱۱۶.

۴- مائده / ۲۳.

الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ^۱؛ «مؤمنان کسانی هستند که چون نام خدا برده شود، خوف بر دل‌هایشان چیره گردد و چون آیات خدا بر آنها خوانده شود، ایمانشان افزون گردد و بر پروردگارشان توکل می‌کنند.»^۱

توکل در شعر شاعران بزرگ ما هم جایگاه خاصی دارد. از جمله‌ی این شاعران، مولوی است که در مثنوی با بیانی زیبا این فضیلت اخلاقی را به تصویر کشیده است:

گفت پیغمبر به آواز بلند با توکل زانوی اشتر ببند
رو توکل کن تو با کسب ای عمو جهد می کن کسب می کن مو به مو
گر توکل می کنی در کار کن کشت کن پس تکیه بر جبار کن^۲
نظامی می گوید:

هر که یقین را به توکل سرشت بر کرم «الرزقُ عَلی الله» نوشت^۳
صائب تبریزی نیز به عنوان بزرگ‌ترین شاعر عهد صفوی، به این مقوله‌ی اخلاقی توجه کرده است:

از دم گرم توکل می‌شود صاحب چراغ
هر که پشت خویش چون محراب بر دیوار داد^۴
با توکل تشنگان را گر بود بیعت درست
آب خضر از پنجه‌ی خشک توکل می‌چکد^۵
خانه بر دوشان که دارند از توکل پشتبان
هر دو عالم گر شود زیر و زبر در مأمند^۶

۱- انفال / ۲.

۲- مولوی، ۱۳۶۳: ۵۷.

۳- نظامی، ۱۳۸۰: ۱۰۱.

۴- ۲۳۱۷/۴.

۵- ۲۴۷۵/۱۱.

۱۴- حُسن نیت

از نگاه اسلام، تنها خوب بودن کارها و اعمال نشان دهنده‌ی ارزش اخلاقی نیست، بلکه انگیزه‌ی انجام دهنده‌ی آن نیز بسیار حایز اهمیت است. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿لَا يُوَٰخِذُكُمُ اللّٰهُ بِاللَّغْوِ فِى اٰيْمَانِكُمْ وَّ لٰكِنْ يُوَٰخِذُكُم بِمَا كَسَبْتُمْ فَلَئُوْبُكُمْ، وَّ اللّٰهُ عَفُوْرٌ حَلِيْمٌ﴾؛ «خدا از سوگندهای لغو، شما را مؤاخذه نمی‌کند، ولیکن به آنچه در دل دارید مؤاخذه خواهد کرد و خدا آمرزنده و بسیار بردبار است.»^۲

صائب می‌گوید:

مدار از حُسن نیت دست، صائب که اکسیری به از نیت نباشد^۳

۱۵- خاموشی

«خاموشی یعنی سکوت، و آن یکی از آداب سلوک است. در آداب و سنت‌های اسلامی، سکوت را فواید بسیار است.»
مولانا می‌گوید:

خاموشی بحر است و گفتن همچو جو بحر می‌جوید تو را، جو را مجو^۴
ملا احمد نراقی می‌گوید: «بدان که ضد همه‌ی آفات و مفسد زبان، خاموشی است، و کسی را خلاصی از آفات زبان جز به آن نیست، و بنابراین، آن از محاسن بوده و نزد همه عزیز و محترم است و باعث جمعیت خاطر و افکار و موجب دوام هیبت و وقار و فراغت از برای ذکر و عبادت و سلامتی در دنیا و آخرت است. از این جهت، سید رُسل صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: "مَنْ صَمَّتْ نَجِي"؛ "هر که خاموشی را شعار خود ساخت،

۱- ۲۵۹۰/۹

۲- بقره/ ۲۵۵

۳- ۴۵۲۸/۷

۴- به نقل از: سجادی، ذیل واژه‌ی «خاموشی».

خاموشی تنها راه جلوگیری از آفات و خطرات زبان و کلام است و دین اسلام، انسان را به سکوتِ پسندیده، ترغیب کرده است.

خداوند در قرآن کریم درباره‌ی سکوت می‌فرماید: ﴿فَكَلِمَىٰ وَ اِشْرَبَىٰ وَ قَرَىٰ عَيْنًا فَاِمَا تَرِيْنَ مِنَ الْبَشَرِ اَحَدًا فَقُولِي اَنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ اُكَلِمَ الْيَوْمَ اِنْسِيًّا﴾؛ «پس، از این [رطب] تناول کن و [از این چشمه‌ی] آب بیاشام و چشم خود [به عیسی] روشن دار و هر کس از جنس بشر را که بینی [به اشاره] به او بگو برای خدا نذر سکوت کرده‌ام و با هیچ کس [تا روزه‌ام] هرگز سخن نخواهم گفت.»^۲ این مورد اخلاقی در شعر شاعران بزرگ ادب فارسی انعکاس زیادی داشته است.

خاقانی در قصیده‌ی مرآت الصفا می‌گوید:

همه تلقینش آیاتی که خاموشی است تاویلش

همه تعلیمش اشکالی که نادانی است برهانش

مرا بر لوح خاموشی الف، ب، ت، نوشت اول

که درد سر زبان است و خاموشی است درمانش^۳

انوری در دیوان خود می‌گوید:

گرچه سوسن صد زبان آمد چو خاموشی گزید خط آزادی نبستن گنبد نیلوفری^۴

صائب نیز با شناخت کامل از این موضوع اخلاقی چنین می‌گوید:

اگر بر لب کسی مهر خاموشی گذاشته نشد، چنین کسی نمی‌تواند لذت

بهشت را درک بکند. در جایی دیگر می‌گوید: این که دهان غنچه پر از

زر شده، به خاطر بسته بودن دهان اوست. در بیتی دیگر می‌گوید: به

۱- نراقی، ۱۳۳۲، ص ۳۷۶.

۲- مریم / ۲۶.

۳- خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۲۰۹.

۴- انوری، ۱۳۷۶، ص ۴۵۴.

واسطه‌ی سال‌ها خاموشی بود که دهان من پر از گوهر شده است و نیز معتقد است که خاموشی، کلید بستگی‌های دل است؛ همان‌طور که علت حبس شدن بلبل در قفس، باز بودن دهان و آواز اوست.

بر لب گفتار هر کس مهر خاموشی نزد جنت در بسته را ادراک نتوانست کرد^۱
تا نزد مهر خاموشی بر دهن با صد زبان بوستان پیرا دهان غنچه را پر زر نکرد^۲
خاموشی صائب کلید بستگی‌های دل است بلبل ما در قفس از شعله‌ی آواز ماند^۳
ماهی چون زند بر لب خود مهر خاموشی اندیشه ز گیرایی قلاب ندارد^۴

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه به قلم: فیض الاسلام، علی نقی.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، قم: ادب الحوزه، ۱۳۶۳ ش.
۴. امیری‌پور، احمد، اخلاق از دیدگاه قرآن و چهارده معصوم، مشهد: انتشارات راز توکل، ۱۳۸۳ ش.
۵. برزگر خالقی، محمد رضا، شاخ نبات حافظ، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۲ ش.
۶. پایکن ریچارد و استرول آروم، کلیات فلسفه، ترجمه: مجتبوی، سید

- جلال الدین، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۶۷ ش.
۷. جعفری، محمد تقی، تفسیر و نقد و تحلیل مشنوی جلال الدین محمد بلخی، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۴۹ ش.
۸. حافظ، شمس الدین محمد، دیوان حافظ بر اساس نسخه غنی و قزوینی، تهران: انتشارات گنجینه، ۱۳۷۷ ش.
۹. خاقانی، بدیل بن علی، دیوان خاقانی، تصحیح: سجادی، سید ضیاء الدین، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۵ ش.
۱۰. دو فو شه کور، شال هانری، اخلاقیات، ترجمه: امیر معزی، محمدعلی، و روح بخشان، عبدالمحمد، تهران: انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷ ش.
۱۱. راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، جلد هشتم، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۷۴ ش.
۱۲. رزمجو، حسین، شعر کهن فارسی در ترازی نقد اخلاق اسلامی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶ ش.
۱۳. سجادی، جعفر، فرهنگ اصطلاحات و تعییرات عرفانی، تهران: طهوری، ۱۳۷۰ ش.
۱۴. سعدی، شیخ مصلح الدین، کلیات سعدی بر اساس نسخه فروغی، تهران: انتشارات میلاد، ۱۳۸۳ ش.
۱۵. سعدی، مصلح بن عبدالله، کلیات سعدی، تصحیح: فروغی، محمدعلی، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۶ ش.
۱۶. صائب تبریزی، میرزا محمدعلی، دیوان، تصحیح: قهرمان، محمد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ ش.
۱۷. صادقی اردستانی، احمد، پانصد حدیث، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
۱۸. صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات ایران، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۷۲ ش.

۱۹. طوسی، خواجه نصیرالدین، اخلاق ناصری، تصحیح: مجتبی، مینوی و حیدری، علیرضا، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۴ ش.
۲۰. فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه فردوسی بر اساس چاپ بروخیم، تهران: کتابخانه و مطبعه بروخیم، ۱۳۱۴ ش.
۲۱. قبادیانی، ناصر خسرو، دیوان اشعار، با مقدمه‌ی تقی زاده، سید حسن، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۸۶ ش.
۲۲. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحارالانوار، بیروت: مؤسسة الوفا، ۱۴۰۳ ق.
۲۳. مولوی، مولانا جلال الدین محمد بن محمد، مثنوی معنوی، به تصحیح و پیشگفتار: عبدالکریم، سروش، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ ش.
۲۴. مولوی، مولانا جلال الدین محمد بن محمد، مثنوی معنوی، تصحیح: نیکلسون و به اهتمام: پورجوادی، نصرالله، تهران: امیرکبیر ۱۳۶۳ ش.
۲۵. نراقی، ملا احمد، معراج السعاده، به کوشش: علمی، محمد علی، تهران: چاپخانه‌ی حاج محمد، ۱۳۳۲ ش.
۲۶. نظامی، الیاس بن یوسف، مخزن الاسرار، تصحیح: دستگردی، وحید، به کوشش: حمیدیان، سعید، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۶ ش.